

حاشیه‌های یک فیلم

#### در آرزوی یک لیوان آب خوش محمد حمیدی

فیلم سینمایی «آتشکار» که پس از سه سال توقیف به تازگی با در اختیارداشتن چند سانس و سالان محدود به نمایش عمومی درآمده است اما همچنان اتفاق‌هایی بر سر این فیلم می‌افتد که پایان‌ناپذیر است. این فیلم می‌خواهد به موضوع دوگانگی‌های فرهنگی و دوگانگی‌های موجود در روابط اجتماعی و شخصیتی بپردازد.

«آتشکار» در اصطلاح لغوی به شغلی سخت و طاقت‌فرسا در کارخانه ذوب آهن اطلاق می‌شود که شخصیت اصلی فیلم یعنی سهراب (بابازی حمید فرخ‌نژاد) نقش آن را ایفا می‌کند.

شخصیت‌های این فیلم که دومین ساخته بلند کارگردان محسوب می‌شود، همگی دوگانه می‌اندیشند و دوگانه رفتار می‌کنند. این فیلم با تولد چهارمین دختر سهراب آغاز می‌شود و تناقض‌های آشکار فیلم از سکاس اذان گفتن روحانی در گوش نوزاد داستان آغاز می‌شود؛ تناقضی بین انتخاب اسم دینی و اسسم معمولی، مردمانی که در مراسم تولد کودک در حضور روحانی ساکت هستند و با رفتن او از مجلس، به رقص و شادی و پایکوبی می‌پردازند، همگی از این جمله‌اند. آدم‌های فیلم شاید خودشان هم نمی‌دانند که چه می‌خواهند (نقد فرهنگ جامعه مدرن ما)؛ همه آدم‌هایی که در آخر فیلم متوجه می‌شویم واژکنومی کرده‌اند، تمام هم و غمشان داشتن نشانه‌های مردانگی است. «آتشکار» قرار است یک نقد کلی از جامعه امروز به مخاطب ارائه دهد. دومین ساخته بلند محسن امیریوسفی ما را در موقعیت‌های مختلف قرار می‌دهد، انگار همه جا یک چیزی کم است؛ در روابط اجتماعی آدم‌ها، روابط کاری آنها و حتی در زمینه عمل به اعتقادات. جنس فضایی که فیلمساز برای روایت داستان‌اش انتخاب کرده، خوب و مطلوب است اما یک‌دست و روان نیست. اندازه نماها در سکانس‌های مختلف از رویه واحدی برخوردار نیست. در موارد متعدد، کارگردان سعی کرده است از نماهای خیلی نزدیک استفاده نکند و به این ترتیب به نظر می‌رسد تا حد بسیاری، بعد بصری قصه از فیلم گرفته شده است. فضای فیلم هم دچار دوگانگی‌هایی است که به کلیات فیلم لطمه اساسی می‌زند اما در نهایت در «آتشکار» با فیلمی مواجهیم که فضای آن بین رثال و سورثال معلق مانده است. مهم‌ترین مشکل فیلم، آشننگی آن است. فیلم به مسایل مختلفی پرداخته است؛ از قصه اصلی که مشکل واژکنومی است تا پرداختن به یک تناقض فرهنگی مردم، ششوی با مساله مرگ و شوشی با مسایل سیاسی و اجتماعی جامعه. فیلم شروع خوبی دارد ولی بعد از ورود مخاطب به دنیای فیلم در سطح پیش می‌رود و عمیق ندارد.

شوشی‌های فیلم هم در موارد متعدد، سطحی و گاهی آزاردهنده می‌شود. شاید علت اصلی شتابزده بودن فیلم، غیرایرانی بودن جنس شوشی‌های فیلم است، با اینکه با داشتن لهجه اصفهانی و لوکیشن ذوب‌آهن، فضای فیلم به سمتی می‌رود که حس آن برای ما آشناتر نیست. با وجود تمام این موارد نباید مهارت فیلمساز بالاستعدادی همچون محسن امیریوسفی را در پرداختن به مسایل ماورای در یک فضای طنز و قابل فهم مثل سرگ را نادیده گرفت. شخصیت پدر سهراب در فیلم‌نامه و نیز استفاده در ست و بجا از ترند روایت گفت‌وویی (مونولوگ) او با سهراب کاملاً دانشین و قابل باور است. رنگ آمیزی زیبایی تصاویر ساعدنیک ذات در بسیاری از سکانس‌ها، منظره‌ای چشم‌نواز دارد. استفاده خوب از صدای بلندگو در فصل سوم، بسیار هنرمندانه و ظریف انجام گرفته و بازی فرخ‌نژاد در این فصل بسیار خوب و باورپذیر از کار درآمده است. «آتشکار» به نوعی به گذار فرهنگ ما از سنت به مدرنیسم اشاره دارد؛ نمونه بارز آن هم سکانس تعقیب پدر سهراب با سب و فرار سهراب با موتور است. لوکیشن محل کار سهراب که کارخانه‌ای با تاسیسات عظیم و بزرگ است نیز نمونه‌ای بارز از نماد مدرنیسم است. در این میان آدم‌های فیلم همه سنتی فکر می‌کنند و داشتن فرزند پسر برای‌شان از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است. آنها داشتن پسر را نماز مردانگی در خود می‌دانند و از طرفی در دل مضامین مدرنیسم قرار دارند و دچار نوعی دوگانگی درباره تعریف‌های‌شان از زندگی می‌شوند.

در سکانسی از فیلم که کارگران قرار است تعدیل شوند (از جمله مظاهر مدرنیسم)، بر خور آدم‌های فیلم باهم دیگر و بر خور دوسای کارخانه با کارگران و چندگانگی موجود بین آنها و روابط‌شان به خوبی بیانگر چنین موضوعی است. شخصیت خواهرزاده سهراب نیز شاهد دیگری بر این مدعا است. اینترنت که از پیامدهای مدرنیسم است، توسط این مردمان سنتی (سهراب) فقط برای ایجاد روابط سطحی بین پسر ها و دختر ها کاربرد دارد. علاوه بر این، شخصیت خواهرزاده سهراب که یک روز خود را روشنفکر معرفی می‌کند (همچنین دختر طرف مقابل او) و روز دیگر خود را شخصیتی سنتی معرفی می‌کند، مثال بارز این ادعا ست. شخصیت‌های فرعی فیلم، همگی عمدتاً در حد تیپ باقی می‌مانند. شاید این ضعف در شخصیت‌پردازی به دوگانگی فیلم برمی‌گردد که از طرفی ما با فیلمی مواجهیم که نشان می‌دهد کاملاً فضایی رثال و واقعی دارد و از طرفی دیگر نوعی فضای انتخاب شده و شوشی‌ها به سمتی می‌رود که نیاز به فاصله‌گذاری با تماشاجی را دارد و ای کاش فقط با یک فیلم واقعی با یک فیلم غیررثال مواجه می‌شدیم.

چرا پنج سال است که نه در

تلویزیون شما را دیده‌ایم و

نه در سینما؟

محیط کاری را دوست ندارم،باندبازی افرادی که سینماگر نیستند و فقط به خاطر پول در آیدن حرفه و هنر فعالیت می‌کنند را نمی‌توانم تحمل کنم. نمی‌توانم بپذیرم که ضابطه‌ها به همین سادگی و آسانی جایشان را به رابطه‌ها داده‌اند. برای من که موهایم در این کار سفید شده چنین چیزهایی پذیرفتنی نیست. از این‌ها گذشته سناریوها این روزها واقعا ضعیفند. واقعاً متأسفم که بگویم ما در ایران تقریباً اصلاًسار نیست به معنی واقعی کلمه نداریم. دوستانی که در این حرفه فعالیت می‌کنند، اکثراً در بهترین حالت داستان نویسان خوب و مطرحی هستند. داستان‌نویسی با سناریو نوشتن متفاوت است. همه اینها باعث می‌شود که محمد علی کشاورز بعد از این همه سال ترجیح دهد کنج‌خانه‌اش بنشیند، با خودش خلوت کند

و به موزیک گوش دادن و مطالعه کردن اکتفا کند. دلم برای آن روزها تنگ می‌شود ولی نمی‌خواهم که به هر قیمتی و با هر نوع کاری بگویم که هنوز هستم.برای منی که آن روزها را دیده‌ام وضعیت این روزها مثل خاری است که در چشمانم می‌رود.

آن روزها ضابطه و اصول حاکم بود اما الان وجود ندارد؟

آن زمان خود من و خیلی از همکارانم به عنوان بازیگر، از کارمان شناخت کامل داشتیم. این طور بگویم که خود من، نقش را از بیرون می‌دیدم و با همه وجود حسش می‌کردم.ما برای نقش‌هایمان بیوگرافی کامل می‌ساختیم. این که فلانی کیست؟ از نظر اقتصادی چه شرایطی دارد؟ در چه خانوادای بزرگ شده و علت رفتارهایش چیست. اما الان خیلی از بازیگران تنها مساله‌شان این است که فیلم‌شان زودتر پخش شود و پول‌شان را بگیرند و بروند دنبال زندگی‌شان.

این فقط تصویر باز یگر هاست؟

نه، من قسمتی که به طور مستقیم به من مربوط می‌شدر ا مثال زدم. حتی همینی که من گفتم هم خیلی به بازیگر بر نمی‌گردد. خیلی از بازیگرهای این روزها از طریق آموزشگاه‌های بازیگری وارد سینما و تلویزیون می‌شوند. کسی که درس کاری را نخوانده و برای اینکه به آن برسد زحمت خاصی نکشیده، نمی‌تواند هم قدر چیزی که به دست آورده و در اختیار دارد را بداند. مسلماً همه چیز به بازیگر بر نمی‌گردد. نویسنده یک متن وظیفه دارد که وقتی داستان را می‌نویسد، شخصیت‌ها و نقش‌ها را تجزیه و تحلیل کند، مدت‌ها زمان لازم است که بازیگر و کارگردان با هم بنشینند و درباره نقش‌ها و فضاها صحبت کنند تا نقش آن طور که باید و شاید در بیاید. برای من خیلی غم‌انگیز است که این روزها نه تنها نقش‌ها را بر اساس رابطه‌ها تقسیم می‌کنند، بلکه نقدهایی که از فیلم‌ها و بازیگرها می‌شود هم بر اساس رابطه جناب منتقد با آقا و خانم سینماگر است.

**اگر علت کار نکردنتان «نبودن اصول است» می‌شود اینطور نتیجه گرفت که به عقیده شما هیچ گروه و کارگردانی وجود ندارد که بر اساس اصول عمل کند؟**
نه، این طور نیست که هیچ کس در ست عمل نکند. هنوز هم هستند کسانی مثل عباس کیارستمی که کلاً کارشان متفاوت است. کارگردانی مثل او اصلاً حاشیه به تعریفی از امثال من ندارند. او جزو چهل کارگردان برتر دنیاست. زنده یاد علی حاتمی هم در کارش همتا نداشت. سناریوهایش بی‌ظنیر و دقیق بودند. شخصیت پردازی کارهای حاتمی حرف نداشت و در انتخاب بازیگرهایش نهایت دقت را اعمال می‌کرد. با هم رفیق بودیم، چون در دانشکده هم هم‌کلاس بودیم اما اگر من برای این نقش‌ها فیلمش مناسب نبودم بی‌رودر بایستی می‌گفت تو در این فیلم کاری نداری. شاید حرفه‌ای بودن او به این خاطر بود که قبل از ورودش به سینما نمایشنامه‌نویس بود. اکبر خواجه‌بی هم آدم سالم و پاک و کار بلدی است.

اصولاً در همه‌جا دنیا هم کارگردان‌های بزرگ و حرفه‌ای وجود دارند و هم کسانی که فقط فروش فیلم برایشان مهم است. بعضی از کارگردان‌های داخلی فکر می‌کنند با کپی کردن فیلم‌ها و سینمای غرب می‌توانند

## سینمای ایران

گفت‌وگو با محمد علی کشاورز

# افسوس می‌خورم به حال سینمای امروز

نگین درخشان



**شنیده‌ام که بیمار است و به خاطر همین بیماری نتوانسته به اجرای نمایش «تماشاچی محکوم به اعدام» برسد. قرار بود که بعد از ۳۲ سال محمد علی کشاورز را دوباره روی صحنه تئاتر ببینیم اما این مساله به خاطر مرخصی‌اش میسر نشد. وقتی در منزلش را به رویمان باز می‌کنند، کمی از نگرانی‌ام کم می‌شود. حال او اگر چه خیلی خوب نیست و به سختی راه می‌رود، اما همین که با پاهای خودش به استقبال مان می‌آید و با قهقهه و شیرینی‌های خرمایی در خانه‌ای که پر از عکس‌های خود و دخترش و تابلوهای هنری دخترش است از ما پذیرایی می‌کند کمی خیالم راحت می‌شود. محمد علی کشاورز که دخترش را از ۱۸ سالگی به اروپا فرستاده است، این روزها تنها زندگی می‌کند، هر چند خود او فکر می‌کند که تنها نیست و با خودش زندگی می‌کند.**

موفق شوند. اما وقتی فیلم‌های موفق رنگی را می‌بینیم، حتی سبک فیلم‌هایی که المادور در اسپانیا می‌سازد با فیلمی که در فرانسه ساخته می‌شود، زمین تا آسمان فرق دارد. با اینکه هر دو اروپایی هستند، هر کدام با توجه به مقتضیات و فرهنگ جامعه خودشان فیلم می‌سازند. در جایی که ما باید فیلم‌هایی بسازیم که در سطح جهان مطرح شوند، وقت و هزینه برای کارهایی صرف می‌کنیم که حتی در کشور خودمان هم طر فدار ندارد. تا وقتی که دست‌اندر کاران سینما از نویسنده و کارگردان و بازیگر گرفته تا حتی تهیه‌کننده، سرزمین‌ما و مردمان رابه درستی نشناسند، فیلم‌هایمان چنگی به دل نخواهد زد. بازیگری فقط چشم‌های رنگی و دماغ عملی نیست. نمی‌شود که تنها ابزار بازیگر صورت زیبا و گیرایش باشد. نه اینکه من مخالف زیبایی باشم،

اما زیبایی در سینما نوع دیگری است. اگر فیلم‌های کارگردانی مثل المادور را تماشا کنید، هیچ بازیگری با صورت زیبایی آنچنانی در فیلم‌هایش نیست. وقتی بازی این هنرپیشگان را ببینید، در عجب خواهید ماند که این بازیگران چقدر زیبا هستند. چون کارشان را به درستی انجام می‌دهند.

قرار بود امسال شما بعد از سی و

دو سال به صحنه تئاتر برگردید، اما این اتفاق نیفتاد. علتش در ده‌های جسمی بود یا از کار در این نمایش منصرف شدید؟

قرار بود امسال در تئاتر «تماشاچی محکوم به اعدام» به کارگردانی روح‌الله جعفری بازی کنم ولی پادرد و پهلوی در امانم را بریده است. به همین خاطر نتوانستم در این



من اهل سینما رفتن نیستم.

حتی در خانه تلویزیون هم نمی‌بینم. یک تلویزیون دارم که متعلق به سال ۴۹ است و سال تا سال هم روشنش نمی‌کند.

بارها گفته‌اید که سیاست را دوست ندارید نگران بازی در آن فیلم نبودید؟

من از سیاست بدم نمی‌آید، از آن متفرم لبه نظرم هنر پاک‌تر از این است که بخواهد با سیاست قاطی شود. من معتقدم خدا هنرمندان را انسان‌هایی خاص آفریده و چون آنها را خیلی دوست دارم، موهبت هنر را به آنها اعطا کرده است. البته منظورم از هنرمنان همه هنرمندان است. شاعر، نویسنده، نقاش، سینماگر و... این نقش، نقش کوتاهی بوده و به طور شخصی برای خود من جالب و قابل کار می‌آمد.

**آیا شما نزدیک به پنجاه فیلم بازی کرده‌اید. کدام را بیشتر دوست دارید و ترجیح می‌دهید مردم شما را با آن به یاد بیاورند؟**

من خودم نمی‌توانم راجع به کارهایم اظهار نظر کنم. مردم بهترین داوران هستند اما خود من به شخصه در نقشی که در فیلم زیر در ختان زیتون به کارگردانی عباس کیارستمی بازی کردم، همه کارهایی که با زنده یاد علی حاتمی داشتم و تئاترهایی که همگاری مشترک من با علی نصیریان، حمید سمندریان و اسماعیل سنگله بودند را خیلی دوست داشتم.اما البته من همه نقش‌هایی که بازی کرده‌ام را دوست داشتم.اما به یاد ماندنی‌ترین نقشم به این خاطر که از لحاظ جسمی به خاطر ساعت‌های طولانی گریم بیچاره‌ام کرد شبعون استخوانی بود در هزار دستان.

جایزه گرفتن چقدر برایتان اهمیت دارد؟

تعریف آدم‌ها از جایزه و پاداش متفاوت است. من به شخصه بهترین جایزه‌های عمرم را از دست مردم عادی گرفته‌ام. یکی پسر بچهای ۱۸-۱۷ ساله بود که روی طبق انگور می‌فروخت و از آن طرف خیابان دوان به سمت آمد و مرا بوسید و گفت: من هیچ چیز با ارزشی ندارم که به شما بدهم. بعد دستش را در طبقش کرد و یک شاخه انگور به من داد. این انگور از ۱۰۰ انگور زرین برای من با ارزش‌تر بود. یک بار هم به کرمان رفته بودم. چند خانم کنار خیابان نشستند بودند و کشک و زیره می‌فروختند. من را که دیدند، یکی شان بلند شد و گفت: اسدالله خان سلام، این کشک و زیره برای شما بعد کمی کشک و زیره برایم ریخت. قضاوت این مردم عادی و عامه برای من از همه چیز مهم‌تر است و بدون اغراق فکر می‌کنم بزرگ‌ترین پاداشی که می‌شود گرفت، همین محبت مردم است. حتی وقتی این مردم از کارم انتقاد می‌کنند هم به دقت گوش می‌کنم و بعداً عمیقاً در مورد آنچه گفته‌اند به فکر فرو می‌روم.

**شما در تئاتر کارگردانی می‌کردید، هیچ وقت وسوسه نشدید که به طور جدی در تلویزیون و سینما هم این کار را انجام دهید؟**

قبل از انقلاب خانه قمر خاسوم را کارگردانی کردم. اما متأسفانه آخرش آن طور که ما می‌خواستیم تمام نشد. چون من برای فوق لیسانسم مجبور شدم سفر کنم. من می‌خواستم که در پایان سریال همه مستاجر‌ها علیه قمر خاتوم قیام کنند که این اتفاق نیفتاد. در سینما هم این کار را نکردم چون دلم نمی‌خواست وارد رابطه‌ها و باندهای‌هایی شوم که از نظر اخلاقی و حرفه‌ای به آن معتقد نبودم. من تا این سن هیچ وقت مطلقاً نه مجیز کسی را گفتم‌ام نه گدایی رل کرده‌ام.

**جایی خواندم که گفته بودید از اینکه بازیگر شده‌اید، پشیمانید.**

بله، توصیه‌ای که به خیلی از جوان‌ها می‌کنم این است که بروید یک بازی کار آبرومند، کار ما در حال حاضر هیچ آبرویی ندارد.زین همه‌ها ن سست عناصر دلم گرفت/ آوارگی کومه دشت و بیابانم آرزوست

**فکر می‌کنید اگر دنبال چه کاری می‌رفتید موفق‌تر می‌شدید؟**

هیچ وقت به این مساله فکر نکردام.

**پس در واقع بیشتر ناراضی هستید تا پشیمان؟**

بله شاید این لغت مناسب‌تری باشد. من به حال سینمای امروز افسوس می‌خورم.

### دیروز

### خدمت ارمنه به تئاتر

ارمنه در آن سالان نمایش اجرا می‌کردند و من هم این کار را می‌کردم. بعد‌ها هم که به دبیرستان ادب رفته مدیر مدرسه آقای کتاب و آقای اربعی آدم‌های مملکت خدمت کرده‌اند. شاید اگر مدرسه من آنجا تئاتر تشویق می‌کردند، پدر من یکی از هنردوستان اصفهانی و عاشق مولوی بود.

من در محله جلفا و سیجان به دنیا آمدم؛ جایی که مسلمانها و ارمنه با دوستی و مهر و محبت در کنار هم زندگی می‌کردند. به نظرم ارمنه خیلی به تئاتر این مملکت خدمت کرده‌اند. شاید اگر مدرسه من آنجا مدرسه شاه عباس نبود، هیچ وقت بازیگر نمی‌شدم. این مدرسه یک سالن تئاتر داشت که خود بچه‌های

آینه‌های روبه‌رو

**محمد مهدی عسگرپور، مدیرعامل خانه سینما در مراسم تشییع مهری ودادیان: در جریان بیماری وی که پنج سال به طول انجامید بعضی‌ها می‌پرسیدند خانه سینما یا نهادهای دیگری که باید به هنرمندان کشور مخصوصاً آنهایی که دچار مشکلاتی می‌شوند، کمک کنند کجا هستند؟ من می‌گویم عزیزان من، خانه سینما همین جاست و همین بضاعتی را که می‌بینید، دارد و روز به روز هم دستش بسته‌تر می‌شود. به نظرم اینکه هنرمندان اینچنین دنیار اترک کنند هیچ فضیلتی برای مدیران فرهنگی کشور محسوب نمی‌شود. بنابراین اگر فکر می‌کنند با افتتاح خانه سینمای ۱۳۰۲، ۱۷، ۱۹ یا ۲۵ می‌توانند کمکی کنند، خواهش می‌کنم هرچه سریع‌تر این کار انجام شود چرا که ما روز به روز در حال از دست دادن فرصت‌ها هستیم.**

**مهدی مسعودشاهی، دبیر جشنواره فیلم فجر:** قرار بود سازمان‌های مختلف از میان فیلم‌های بخش مسابقه آثار برگزیده خود را انتخاب کنند و از آنجا که فیلم «مهرم» در بخش مسابقه قرار نداشت، اعطای جوایز آن برخلاف مقررات بود. اگر نهادی قصد دارد از فیلمی خارج از بخش مسابقه تقدیر کند، می‌تواند به طور مستقیم مراسمی برگزار کرده و به‌اعطای جوایز خود بپردازد. قطعا در این زمینه کسی هم مخالفت نخواهد کرد چرا که این موضوع دیگر به جشنواره مربوط نمی‌شود اما آنچه به جشنواره مربوط است باید مطابق مقررات پیش برود. اینطور نیست که شنیده‌می‌شود عدم اعطای این جایزه به‌خواست معاونت سینمایی صورت گرفته‌است.

**علیرضاسجاپور، مدیرکل نظارت اوزر ششیایی:** با ارتباطی که از طریق صنوف مختلف سینمایی داشتیم، اتحادیه کارآفرینان متشکل از پنج صف سینما تشکیل شده است. این اتحادیه مشتمل بر اتحادیه تهیه‌کنندگان، اتحادیه توزیع‌کنندگان، اتحادیه تهیه‌کنندگان آثار ویدئویی، موسسات نمایش خانگی و رسانه‌های تصویری و انجمن سینماداران است و این صنوف ارتباط و تعامل خوبی با یکدیگر در تشکیل این اتحادیه داشته‌اند. این اتحادیه در قالب خانه کارآفرینان تشکیل شد و صنوف عضو آن، جزییات فعالیت‌های خود را در آن به‌زودی اعلام می‌کنند. این پنج‌صفا به‌نوعی ازارگان اصلی در تولیدفیلم‌محسوبی‌شوند.

**جمال شورجه، کارگردان فیلم «۳۳ روز»:** سینمای ایران احتیاج به پوست‌اندازی دارد و امیدوارم خداندان بصیرت راه‌ما بدهد تا بتوانیم هر چه‌زودتر سینمای ایران را از تقادهیم.

روی پرده نقره‌ای

پرسه در مه / کارگردان: بهرام توکل‌ی



بازیگران: لیلا حاتمی، شهاب حسینی، احمد ساعتیان و مسعود ارپگان.
فیلم درباره جوانی ۳۰ساله به نام امین است که در پی نوشتن قطعه‌ای موسیقی است که از زمان زندگی‌اش محسوب می‌شود، اما به دلیل مشکلات زندگی و روزمرگی به جایی می‌رسد که تعادل روحی‌اش را از دست می‌دهد.

**برخورد خیلی نزدیک / کارگردان: اسماعیل میهن دوست**



بازیگران: لادن مستوفی، آنا نعمتی، حمید رضا پگاه و شاهرخ فروتیان.
تصادفی در بزرگراه اتفاق می‌افتد که راننده هر دو اتومبیل، زن هستند. راننده اتومبیل عقبی به علت مصدومیت شدید به کما می‌رود. طی بررسی‌هایی، افسر رسیدگی‌کننده به پرونده به ماهیت و نحوه تصادف شک می‌کند.

**طاووس‌های بی‌پر / کارگردان: جواد مزدآبادی**



بازیگران: فریبرز عرب نیا، هنگامه قاضیانی و آهو خردمند.
فیلم داستان زنی به نام طاووس است که با شغلی خاص امرار معاش می‌کند، اما زندگی‌اش با مرگ شوهر دچار تنش می‌شود.

**حوالی اتوبان / کارگردان: سیاوش اسعدی**
بازیگران: نوراهاشمی، گلچهره سجادی، شهاب حسینی و بهناز جعفری.
داستان فیلم درباره زوج جوانی است که با ورود زنی میانسال زندگی‌شان دستخوش تغییر می‌شود.